

متن پرسش

سلام استاد: خدا قوت در سال پیش آقای مصطفی ملکیان سخنرانی در جمع مردم اصفهان در همایش والای پیامبر رحمت داشتند که در آنجا و در میان هزاران نفر از عموم سخنانی گفتند که بنده لازم دیدم برای بررسی سخنان ایشان آن را با شما در میان بگذارم اول که ایشان فرمود در میان ادیان تفاسیر مختلفی از دین داده شده است که حتی برخی از آنها فاصله زیادی با هم دارند و ما باید ببینیم که کدام یک به صلاح فرد و جامعه است و مصالح بشر را بر آورده می کند؟ یعنی مصلحت عملی رویکرد به کدام تفسیر را دارد؟ (استاد در این صورت ما باید هزاران تفسیر مصالحانه ی با دید بشری جدای از وحی داشته باشیم که همه مدعی اصلاح و صلاح اجتماعی می باشند این دیگر تلقی شخصی از دین می شود که) ۲. ما باید بدانیم که مسلمان بودن طالب حقیقت بودن نه مالک حقیقت بودن ما نباید گمان کنیم دین کشتی است در دنیای مواج نه بلکه دین چیزی جز شنا کردن نیست، هیچ کشتی وجود ندارد دین دعوت به کشتی سوار شدن نیست دین درست شنا کردن است یعنی ضوابطی که به شما درست شنا کردن را می آموزد. صرف اینکه ابراهیم از ماست ما را ابراهیم تر نمی کند بلکه تبعیت از ابراهیم است که ما را ابراهیم می کند. بعد تلقی ایشان در «الذین اهدو فینا» یعنی جهاد در حقیقت است و این که حقیقت آشکار نیست بلکه ما باید ذره ذره بکوشیم تا حقیقت آشکار شود و این جمله ابن سینا که می گوید معاند حق منکری هست که باید به چوبش بست برای این است که پس فکر ابن سینا حقایق بسیار آشکار است (خوب استاد حق مشخص است مگر می شود حق آشکار نباشد حق یعنی رسیدی که می گویی حق است منکشف شده است خوب کسی اگر با حقیقت در بیفتد معلوم است که از جهل نیست از عناد اوست نه از ما) ۳. می گوید نباید حقیقت را آشکار بدانیم زیرا اگر آشکار بدانیم در هر ساحت و معرفت بشری نتیجه این می شود که کسانی با شما مخالف ند به نظر می رسد عناد دارند (استاد چه اشکالی دارد ما حقیقت را روشن بدانیم و افرادی هم که ادعای ما را انکار می کنند معاند ندانیم لزوم ندارد که آشکار دانستن حقیقت لازمه اش باشد معاند دانستن دیگری باشد آیا این مغالطه نیست و یک تلفی نابجا از حقیقت و فهم نادرست از معنای حقیقت و حق نیست؟) بعد می گوید بخاطر همین است که ما نمی توانیم با لادین ها و لا مذهب ها دوستی کنیم همین است. ۴. می گوید دین از ما فرآیند خاصی می خواهد نه فرآورده ی خاصی یعنی درست راه رقتن مهم است نه به جای خاصی رسیدن این که دین از ما می خواهد این است که راه رفتن ما بر اساس صداقت و جدیت باشد نه اینکه لزوماً به جای خاصی برسیم اگر انسان ها بخواهند به یک جا برسند بود از روز اول هم از یک جا شروع می کردند! بنابراین یک معلم نمی تواند منصفانه از همه ی

شاگردانش نمره ی بیست را بخواهد (استاد نمی تواند نمره ی بیست را بخواهد ولی میتواند توجه و فهم و رسدن به دروس بالاتر را و رسیدن به دانشگاه را و دروس عالیه ی دیگر را ولو با نمره های متفاوت را بخواهد که مگر نمی تواند چه استبعادی دارد که از آنها با استعدادهای مختلف رسیدن به کمالات را که در استعدادهای مختلف آنها نهاده شده طلب کند و رسیدن به آن را نشان دهد و راهنمایی کند؟ استاد ایشان به نظر می رسد که بین مباحث خلط می کند؟) بعد می گوید پس مقصد مهم نیست بلکه تلاش و جدیت مهم است بنابراین اسلام طالب فرآیند خاص است نه فرآورده ای خاص بعد می گوید با این دو ویژگی صداقت و جدیت به هر جا رسید و هر جا رفتید از نظر اسلام مصاب و ماجورید. «لیس للانسان الا ما سعی» یعنی بکوشید در را رسیدن به حقیقت و در این راه چه که کوشش کنید ماجور و معذور هستید به آنچه که رسیدید. (استاد ایشان خودش در سخن قبلی می گوید دین به شما ظایطه ی شنا کردن را می دهد که چگونه شنا کنید که در این دریای مواج غرق نشوید بعد اینجا می گوید به هر جا رفتید و رسیدید؟ پس یعنی هر نوع شنا کردنی ما را به مقصد می رساند و هر طرف رفت هم ما را به خشکی؟ در صورتی که خود شما گفתי اسلام ظایطه ی درست شنا کردن را می آموزد پس اگر ظایطه بدهد شما هر طور و هر جور و هر طرف نیم توانید شنا کنید؟ استاد واقعا یعنی چه خوب راه رفتن مهم است نه به جای خاص رسیدن در صورتی که خوب راه رفتن منافاتی با جای خاصی رسیدن ندارد) بعد می گوید باید تلقی به جای خاصی رسیدن را حذف کنید. بعد می گوید: من فرض می کنم شما با تمام اصول فلسفی و روان شناختی و عرفانی و اخلاقی اثبات کردید اسلام کامل ترین دین جهان است. من می گویم به تو چه ربطی دارد؟! ما مسلمانان اگر خواهیم به خود و جوامع سود برسانیم اول باید نشان دهیم مسلمانم، ما بجای اینکه اثبات کنیم خودمان مسلمانیم اثبات می کنیم اسلام کامل است خوب به تو چه ربطی دارد مثل اینکه شما مهندس متخصص ساختمان باشی و بیایی توصف یکی از زیباترین ساختمان های اصفهان را بکنی خوب به تو چه ربطی دارد؟ اینکه اسلام کامل ترین دین باشد معنایش این نیست که چه خوب شد ما مسلمانیم چون هنوز مسلمانیم را نشان نداده ام در عمل در گفتار (استاد ایشان با گفتن این فرض معلوم است که در حقانیت دین اسلام اشکال دارد و در ثانی باز هم چه منافاتی دارد که هم دین کامل باشد و هم ما به این انتخاب کامل خود افتخار کنیم؟ قابل جمع است اگر چه شاید ملتزم به تمام دستورات آن هم نشویم آیا صرف این که در خیلی جاها که ملتزم به آن نشدیم یعنی نمی توانیم دین را کامل بدایم پس در اینصورت شما هم نباید خود را پسر پدرت بنامی زیرا در خیلی از موارد ملتزم به دستورات او نشده ای؟ پس این استدلال یک مغلطه است که قایل شدن به دین کامل مستلزم این است که شما به تمام دستورات آن عمل کرد باشی؟) بعد می گوید: همان طور که جسم من دستخوش بیماری می شود و نیازمند به طبیب و استعمال داروست نه شلاق و و توهین همانطور روان و ذهن شخصی هم که دارای یک سری رذایل است بیمار است و با شلاق و (اسید پاشی و ... در ضمن این سخنرانی به مناسبت همین جریانات اسید پاشی در اصفهان بگزار شد که ایشان نسبتی به امر به معروف هم در

بین سخنانش ذکر کرد) این ها درست نمی شود می گوید چه استدلالی بر فرق بین بدن و بین ذهن می کنید؟ اگر بیمار روحی وجود دارد باید دل سوزاند او را به طبیب برد پزشک متخصص برد. (استاد باید به ایشان بگوییم که محور بحثش را مشخص کند اگر به نسبت واقع هی اسید پاشی می گوید که بله حرکت آنها نه اسلامی است نه مورد قول دین است نه نسخه ی علماست و نه امر به معروف است و اگر حرف ایشان در مورد تمام امراض روحی است باید بگوییم به همان استدلالی که تمام نسخه های متخصص در بیماری های جسمی یکسان نست و گاهی حتی باید بیمار را در زیر تیغ جراحی عمل ببرن و حتی باید او را از خوردنی های حلال و لذیذ منع کنند و حتی گاهی برخی در زیر تیغ جراحی جان می دهد باید بگوییم ک تمامی مرض های جسمانی هم یکسان نیستند و طبیب روح هم طبق تخصصش با تمم امراض روحی یکسان برخورد نمی کند باید بگوییم آقای ملکیان شما همانگونه که به وصف طبیب دوار به طبیب بودن حضرت رسول استناد می کنید باید در جای دیگر هم که در جامعه ی حضرت اگر دزدی می شد یا اموال مسلمانی به غارت می رفت حضرت مطابق دستور خدا احکام را جاری می کرد یا عمل حضرت امیرالمومنین که به شخصی شلاق زد و بعد زیر بغل او را گرفت و بلند کرد و به او گفت چرا کاری می کنید که حدود بر شما جاری کنیم این را هم بگویید ثالثاً در متن جامعه طبق حرف شما که جهان به مثابهی دهکده ایست که بسیاری از عملکرها روی دیگران تاثیر دارد باید بگوییم که در متن اجتماع هم بسیاری از بیماری های روحی جامعه را بیمار می کند و باید در هر مورد آنگونه که بایسته ی اوست عمل کرد تا در شنا کردن درست دیگران به سمت ساحل نجات و امید خللی وارد نشود.) و ایشان در آخر سخنانش گفت که بنده تلقی متکلمان و فقهای دین را تلقی کاملی از دین نمی دانم و به نظرم تلقی عرفا نزدیک ترین تلقی باشد که این سخنان با دست و تشویق مردم همراه بود. استاد ببخشید متن زیاد است و بنده هم بی ادبی کردم و جواب هایی دادم فقط به خاطر این بود که می خواستم درس شاگردی را خدمت شما ارایه دهم همین خدا شاهد است که گفتم شاید در نظرم اشتباه می کنم.

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: ۱- ایشان عملاً با این جملات نگاه ابزارگونه به دین می اندازند، نه نگاه حقیقت یابی. ۲- آری! باید تلاش کرد در مسیری که خداوند از طریق پیامبر مشخص کرده است به حقیقت نزدیک و نزدیک تر شد. عمده باقی ماندن بر عهدی است که خدا از طریق شریعت برای ما شکل داده و گرنه بین ایمان و کفر تفاوتی نمی ماند ۳- مسیر رسیدن به حقیقت با مسیر پشت کردن به آن را، پیامبران تعیین می کنند و این مسیر، مسیری است که در رجوع به حق ممکن است انسان ها متفاوت باشند و همه به عنوان اهل ایمان شناخته شوند و این غیر از آن است که معاندین با دین و حقیقت را هم در حدّ مؤمنین به حقیقت قلمداد کنیم ۴- به نظر بنده در نکته ی چهارم سخنان ایشان را خیلی خوب تحلیل کرده اید. متأسفانه در سخنان آقای ملکیان عموماً یک نحوه فضای سکولاریته شکل

می‌گیرد، وگرنه مگر عرفا خودشان مقید به سخنان فقها نیستند که ایشان می‌گویند تلقی فقها از دین را کامل نمی‌دانند؟! آیا به این معنا است که ما رعایت احکام شرعی را نکنیم و یا در کنار فقه، از اخلاق و عرفان دین هم استفاده کنیم؟ موفق باشید